

جایگاه سیاست

در آثار خواجه نصیرالدین طوسی

مرتضی یوسفی راد*

مقدمه

خواجه نصیرالدین طوسی در سال ۵۹۷ هـ ق در سرزمین طوس از توابع نیشابور ایران متولد و در سال ۶۷۲ دار فانی را وداع گفت. سرزمین ایران در قرن هفتم علاوه بر داشتن وقایع عظیم سیاسی - اجتماعی نظیر حملات وحشیانه مغولان و استیلای آنان و انقراض دولت نسبتاً مستحکم اسماعیلیان و خلافت عباسیان و آشفتگی‌های فراوان در ایران و جهان اسلام، بزرگان و حکیمان و فرهیختگان زیادی را در دل خود داشت. خواجه نصیرالدین طوسی از نوابغ فرهیخته این دوره بسیار آشفته و بزرگ‌ترین نماینده فرهیختگان و حکما در رشته‌های حکمت، ریاضیات، اخلاق، ادبیات، منطق، طبیعیات و دیگر علوم روز بود. وی پس از تحصیل علوم شرعی و ادبی به تحصیل علوم مختلف عقلی یعنی حکمت الهیات، ریاضیات و طبیعیات پرداخت و در زمان کوتاهی جامع الاطراف در همه علوم زمان خود گشت و سمت پیشوایی بر آنها یافت.

وی آثار و تألیفات زیادی در قالب کتب، رسائل، فوائد، ترجمه و تحریر در علوم رایج به رشته تألیف در آورد که شمار آنها از صد می‌گذرد. درخشندگی وی در علوم عقلی و نقلی موجب شد، همه علما و اندیشمندان اسلامی یا از راه‌های دور از وی استفاده کنند و یا نزد وی جمع شده و حلقه‌های علمی تشکیل داده و به تحقیقات علمی در رشته‌های مختلف بپردازند.

توجه به نظریات و دیدگاه‌های سیاسی وی و جایگاه سیاست در آثار و تألیفات وی از آن جهت اهمیت دارد که وی علاوه بر این که مفسر بزرگ فلسفه سیاسی ابونصر فارابی است و فلسفه سیاسی

خود را به تناسب مبانی اعتقادی خود در قالب نظام سیاسی امامت طرح نمود، در زمینه مدیریت جامعه سیاسی و سیاست‌گذاری آن نیز دارای نظریات خاصی است که قابلیت به کارگیری آنها در هر نظام سیاسی جهت حفظ و ایجاد ثبات و پایداری آن نظام بوده و نیز قابلیت طراحی یک نظام سیاسی مطلوب را داراست.

در این مقاله آن دسته از آثار و تألیفات و آن بخش‌هایی از آثار وی معرفی شده‌اند که بیان‌گر دیدگاه‌های سیاسی و نظام سیاسی فلسفی و جایگاه سیاست می‌باشند. آنچه محل توجه در نظریات سیاسی خواجه طوسی می‌باشد، نونگاهی است که خواجه طوسی به سیاست دارد. وی در تحلیل ماهیت و حقیقت سیاست، به جای آن که صرفاً در فضای ذهنی به تحلیل آن بپردازد، به واقعیت عینی سیاست که در عالم خارج توسط سائسان و حاکمان محقق شده، نظر افکنده و از آنها به یک تحلیل نظری رسیده است. به عبارت دیگر وی نه مطلق سیاست را به بحث می‌گذارد بلکه سیاستی را که در عالم خارج واقعیت دارد، بحث می‌کند. وی با نظر به مبانی ارزشی خود و هدف و غایتی که برای انسان و زندگی و حیات تعریف می‌کند، چنین سیاست‌هایی را در یک تقسیم‌بندی کلی به سیاست مثبت و مطلوب و متعالی و سیاست منفی و نامطلوب تقسیم می‌کند. نزد وی سیاست مطلوب و متعالی در دولت هادی و حق و دولت امامت جریان می‌یابد و روابط و نهادهای اجتماعی بر اساس آن پی‌ریزی و شکل می‌گیرند و سیاست نامطلوب و منفی در دولت‌های باطل اعم از ظالم و جاهل و فاسد و گمراه جریان می‌یابد. اینک به معرفی تعدادی از آثار وی می‌پردازیم:

۱. اخلاق ناصری^۱

«علم اخلاق» به تبیین معانی خیر و شر، فضایل و رذایل، انواع و اقسام آنها و چگونگی تحصیل آنها می‌پردازد و مقصد نهایی آن، تلبس و تخلق افراد به خیرات و کمالات و پرهیز از رذایل و شرور از نفوس خود است. فلاسفه اسلامی به اعتبار ارتباط حکمت و فلسفه نظری و عملی، به طرح و بیان اقسام حکمت عملی که اخلاق و تهذیب نفس یکی از اقسام آن است پرداخته‌اند. از میان اندیشمندان، خواجه نصیرالدین طوسی به جهت شرایط سیاسی اجتماعی زمان خود، توجه خاصی به این بخش از حکمت با اقسام سه‌گانه خود کرده و در این راستا اثر مهم اخلاق ناصری را نگاشته است. قابل ذکر است که قبل از اخلاق ناصری، مهم‌ترین کتاب اخلاقی، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق ابوعلی مسکویه بود، اما این کتاب فقط به قسم اول حکمت عملی یعنی تهذیب نفس پرداخته و دو قسم دیگر یعنی تدبیر منزل و سیاست مدن که هر دو مورد نیاز اجتماع سیاسی آن روز بوده، مورد توجه قرار نداده است، از این رو محقق طوسی به خواهش ناصرالدین عبدالرحیم

ابی منصور، محتشم قهستان - از سرزمین‌های تحت حکمرانی اسماعیلیان - ابتدا آن را ترجمه کرد، اما با توجه به نقص آن، با محور قرار دادن بخش اخلاق، آن را در قالبی دیگر ریخته و دو قسم دیگر یعنی تدبیر منزل و سیاست مدن را به آن افزوده آن را اخلاق ناصری نام نهاد. خواجه طوسی این کتاب را به سه مقاله تقسیم کرده که هر مقاله دارای فصول متعددی است.

در مقاله اول، با عنوان تهذیب اخلاق، از مبادی و مقاصد علم اخلاق بحث می‌کند. قسم اول آن که اختصاص به مبادی دارد، دارای فصول ذیل است:

فصل اول به معرفت موضوع علم اخلاق پرداخته و نفس انسانی را از آن جهت که افعال جمیل و محمود یا قبیح و مذموم همراه با اراده از او صادر می‌شود، به عنوان علم اخلاق معرفی می‌کند. وی اخلاق را یک علم دانسته که اکثر مبادی آن متعلق به علم طبیعی است؛

در فصل دوم، ضمن بیان نوع جوهریت نفس انسانی، شأن نفس انسانی را شأن ادراک معقولات به ذات خویش و تدبیر و تصرف در بدن محسوس می‌داند. سپس با بیان مراتب معرفت نفس انسانی، ابتدا به اثبات جوهریت و بساطت آن (و نه جسم و جسمانی بودن آن) و بعد به اثبات ابدیت نفس ناطقه انسان و رابطه آن با بدن می‌پردازد؛

در فصل سوم، با بیان معانی مختلف نفس و شمول آن بر نفس نباتی، حیوانی و انسانی، قوای هر یک و کار آن‌ها را بیان کرده، آنگاه با تقسیم قوه نفس انسانی (یعنی نطق) به نظری و عملی و تعریف آن دو، به توجه قوه نطق به معرفت حقایق موجودات و احاطه به اصناف معقولات در عقل نظری، و توجه قوه نطق به تصرف در موضوعات و تمیز میان مصالح و مفاسد افعال و استنباط صناعات از جهت تنظیم امور معاش در عقل عملی پرداخته و قوای مبادی افعال انسان را قوه ادراک معقولات، قوه شهویه و غضبیه دانسته است که کار اولی را تمیز میان مصالح و مفاسد افعال، دومی را مبدأ جذب منافع و طلب لذایذ و سومی را مبدأ دفع مضار و اقدام بر احوال، بیان کرده است؛

فصل چهارم، درباره اشرف بودن انسان از دیگر موجودات بحث می‌کند. در این فصل، مراتب شرافت در جمادات، نباتات و حیوانات را بیان کرده و حد اعلای آن‌ها را در جمادات به حصول قوه قبول نفس نباتی و در نباتات به بروز برخی از خواص حیوانی و در حیوانات به پذیرش تعلیم در افعال می‌داند. سپس مراتب کمالی نوع انسان را به اراده و فکر و اندیشه و بعد تأمل بسیار در علوم و معارف و در آخر معرفت حقایق دانسته که چنین مرحله‌ای اختصاص به کسانی دارد که به واسطه وحی و الهام، از حضرت حق، معرفت به حقایق و احکام پیدا می‌کنند و به همین جهت وجود انبیا و اولیای الهی را در جهت تکمیل نفوس نوع انسانی لازم می‌داند؛

فصل پنجم، اختصاص به بیان وجود کمال و نقصان برای نفس انسانی و تقسیم افعال انسان به خیر و شر و وجوه آن دارد که جهت خیر و سعید بودن فعلی را در به کارگیری درست قوه ناطقه و اراده سعی در رسیدن فضایل دانسته و جهت شریر و شقی بودن فعلی را در اهمال مراعات قوه ناطقه و سعی در طرف ضد آن و یا به کسلی و اعراض آن می‌داند که اگر در کسی مشترکات انسانی با حیوانات و مرکبات غلبه پیدا کند، زمان انحطاط او به مراتب بهایم یا فروتر از آن فرا رسیده است؛ بدین جهت افعال خاص انسان را در طلب علوم حقیقی و معارف کلی و همت بر اکتساب سعادت و اقتنای خیرات می‌داند؛

در فصل ششم و هفتم، با تقسیم کمال انسانی به کمال علمی - که شوق به سوی ادراک معارف و نیل به علوم و در نهایت معرفت مطلوب حقیقی دارد - و کمال عملی - که اول آن مرضی گرداندن اخلاق خود و درجه بعدی اکمال غیر است - حاصل آن دو را خلیفه خداوند در میان خلق شدن می‌داند. وی در ادامه تقسیمات متعدد خیرات را بیان کرده و سپس به سعادت (به عنوان غرض تکمیل نفس) و اجناس آن که حکمت، شجاعت، عفت و عدالت است و مراتب آن که در مرتبه اول همراه با شائبه و آلام و حسرات است و در مرتبه دوم خالی از شوائب و آلام و حسرات و بلکه منور به انوار الهی و مستفیض به افاضات الهی گردیده تا به نهایت مدارج سعادت می‌رسد، می‌پردازد.

قسم دوم مقاله اول که مقاصد علم اخلاق را شامل می‌شود، در ده فصل ارائه شده است: در فصل اول، حقیقت خلق را ملکه‌ای در نفس دانسته که مقتضی صدور فعلی به سهولت بدون نیاز به فکر و اندیشه‌ای باشد و ترکیب آن را طبیعت و عادت می‌داند، یعنی مزاج شخص به گونه‌ای باشد که مستعد حالی باشد و با انس گرفتن به کاری، به سهولت و بی‌اندیشه از او صادر شود؛ در فصل دوم، صناعت تهذیب اخلاق را شریف‌ترین صناعات دانسته، چرا که ثمره چنین صناعتی، اکمال اشرف موجودات این عالم است،

در فصل سوم، با بیان حقیقت قوای سه‌گانه نفس انسانی، اعتدال در قوه ناطقه را در اکتساب معارف یقینی - نه گمانی و پنداری - و قوه غضبیه و شهویه را در انقیاد و مطاوعت نفس عاقله دانسته، آنگاه با ذکر اجناس فضایل به تعاریف آن‌ها می‌پردازد؛

در فصل چهارم و پنجم، به ذکر انواع که تحت اجناس چهارگانه فضایل یعنی حکمت، شجاعت، عفت و عدالت است پرداخته و بعد اضدادی را که اجناس فضایل دارند بر شمرده و تعاریفی برای انواع اجناس و اضداد آن‌ها ارائه می‌دهد؛

در فصل ششم و هفتم، در بیان فرق میان فضایل و شبه فضایل و اتمام فضایل عفت، سخاوت و شجاعت با حکمت و بیان شرافت فضیلت عدالت از دیگر فضایل، جایگاه عدالت را در امور مقتضی

معیشت دانسته و حفظ آن را در میان خلق به ناموس الهی، حاکم انسانی و دینار (پول) دانسته است؛ در فصل هشتم، با لزوم اقتدا به طبیعت در تهذیب اخلاق و اکتساب فضایل، اجناس سعادات را به سعادات نفسانی و بدنی و مدنی تقسیم کرده، آنگاه ترتیب مدارج سعادت نفسانی را به علم تهذیب اخلاق، علم منطق، علم ریاضی، علم طبیعی و علم الهی دانسته است. وی مراد از علوم سعادات بدنی را علمی دانسته که به نظام بدن بازگردد و در آخر علوم سعادات مدنی را علمی می‌داند که به نظام حال ملت و دولت و امور معاش و جمعیت تعلق دارد؛

فصل نهم، در بیان قانون حفظ صحت نفس به ایثار معاشرت و ارتباط با کسانی که دارای نفسی خیر و فاضل هستند و بر نیل به فضیلت و تحصیل سعادت و علوم حقیقی و معارف تعیینی متوقفند و التزام وظایف افعال حمیده و لزوم محافظت از نعمت‌های شریف و مواهب نامتناهی، طلب بر استقصای تمام بر عیوب و عدم تهییج قوه شهویه و غضبیه را از اسباب حفظ صحت نفس می‌داند؛ در فصل دهم، با بیان راه ازاله رذایل نفوس از طریق عمل به اضداد آن رذایل، قانون صناعت در معالجه امراض را اول شناخت اجناس امراض و بعد شناسایی اسباب و علامت آن و سوم پرداختن به معالجه آن‌ها می‌داند. در ادامه، انحراف در هر یک از قوای نفس را دو گونه دانسته که یا با تجاوز از حالت اعتدال در کمیت قوه‌ای رخ می‌دهد و یا در کیفیت قوای نفس. اما تباه‌ترین امراض قوه نظری نفس را حیرت و جهل بسیط و جهل مرکب می‌داند که برای هر یک، راه علاجی را بیان می‌دارند و تباه‌ترین امراض قوه غضبیه، غضب، جبن و خوف است که هر یک راه‌های علاج خاص خود دارند و تباه‌ترین امراض قوه شهویه را افراط شهوت و تفریط آن می‌داند که تفریط آن، بطالت و حزن و حسد است.

در مقاله دوم از تدبیر منزل سخن گفته است. این مقاله دارای پنج فصل است در فصل اول، سبب نیاز به ساختن منازل، وجه نیاز به معاونت در منزل و ارکان منزل (پدر، مادر، فرزند، خادم و قوت) پرداخته و در ضرورت تدبیر منزل می‌فرماید در نظام منزل به تدبیری صناعتی که موجب آن تألیف است، نیاز است و امور سیاست منزل، رعایت مصالح اقوات و ارزاق و ترتیب امور معاش و سیاست احوال جماعت است و مراد از منزل تألیف مخصوصی است که میان شوهر و زن، والد و مولد، خادم و مخدوم و متمول و مال پیدا می‌شود و هدف در حکمت منزل، حال جماعت منزل است بر وجهی که مقتضی مصلحت عموم باشد در جهت آسان کردن اسباب معاش و رسیدن به کمالی که به حسب اشتراک مطلوب است؛

در فصل دوم، با بیان نیاز به دینار در تدبیر و مصالح منزل، وجه سیاست در مال را یکی به اعتبار دخل و دوم به اعتبار حفظ و سوم به اعتبار خرج مال دانسته، آنگاه شروط اکتساب مال را احتراز از

جور، عار و ذنات می‌داند. او صناعات را به صناعات شریف، خسیس و متوسط تقسیم کرده و در آخر شروط حفظ مال و اصناف مصارف آن را بیان می‌کند؛

فصل سوم، در مقام سیاست و تدبیر اهل منزل، اسباب تأهل را حفظ مال و طلب نسل، و نقش زن در خانواده را به شریک مرد بودن در مال، شریک او بودن در تدبیر منزل و نایب مرد بودن در غیبت او دانسته، آنگاه با ذکر نشانه‌های زنان بهترین، سه سیاست مرد نسبت به زن را هیبت، کرامت و شغل خاطر (اشتغال زن به کارهای مهم منزل و مصالح آن) بر می‌شمارد؛

فصل چهارم، در سیاست و تدبیر اولاد، به لزوم انتخاب نام نیک بر فرزند و انتخاب دایه‌ای خوب و صالح و اشتغال به تأدیب فرزند با اقتدا به طبیعت را بیان داشته و آموزش سنن و وظایف دینی و بازداری او از منکرات را لازم می‌داند؛

در فصل پنجم، طریق اتخاذ خدمت کاران و باعث خدمت خدم که محبت باشد را بیان کرده و اصناف بندگان را به حسب طبیعت حرّ، عبد و عبد شهوت می‌داند.

در مقاله سوم از سیاست مدن بحث شده است. فصل اول از بحث با عنوان «احتیاج خلق به تمدن و شرح ماهیت و فضیلت علم سیاست مدن»، ابتدا با فرض وجود کمال برای هر موجودی و تقسیم موجودات به حسب تحصیل کمال که بعضی کمالشان مقارن خلقتشان است و بعضی متأخر، اسباب موجوداتی که کمال آن‌ها متأخر از وجود آن‌هاست را به مکملات و معدّات تقسیم کرده که از جمله مکملات کمالی، صورتهایی است که از واهب الصور فایض می‌شود و از جمله معدّات کمالی، غذاست. آنگاه با ذکر اصناف معونات ماده آلت و خدمت، انسان را قادر به استفاده از جهان سه‌گانه معونت از عناصر، نباتات و حیوانات دانسته و نسبت به انسان، نوع معونت آن را به هم‌نوع خود، از نوع معونت خدمت در اجتماع انسانی می‌داند در جهت حفظ وجود نوع انسان.

به مناسبت طرح اجتماع انسانی و حفظ نوع انسان، بحث ضرورت تدبیر و سیاست در مدینه - که دارای افراد مختلف الدعاوی با تنوع در حرکات آن‌ها می‌باشد - و بحث حوایج سیاست - که ناموس، حاکم و دینار است - به میان می‌آید. سیاست نیز دارای انواع و اقسامی است که عبارتند از سیاست ملک (سیاست فضلاً بر وجه تحصیل فضایل)، سیاست غلبه (سیاست تدبیر امور افراد پست)، سیاست کرامت (تدبیر جماعتی که به اقتنای کرامت موسوم باشند) و سیاست جماعت (تدبیر فرق مختلف بر قانونی که ناموس الهی وضع کرده باشد). پس از بیان اقسام سیاست، حکمت مدنی را قوانین کلی می‌داند که مقتضی عموم باشد از جهت راهبری عموم به کمال حقیقی با رعایت اعتدال. به اعتقاد محقق طوسی، چنین علمی رئیس تمام صناعات است و بدین جهت ضرورت تعلّم آن واضح و ثمره آن اشاعه خیرات در عالم و ازاله شرور می‌شود؛

در فصل دوم با عنوان «فضیلت محبت»، با بیان ضرورت تألیف افراد اجتماع در معاونت با یکدیگر، جهت طبیعی هر فرد را به سوی کمال و به سوی الفت با یکدیگر در اجتماع مدینه دانسته، و محبت را اشتیاق به تألف معنا می‌کنند. آنگاه با تقسیم محبت در نوع انسان به طبیعی و ارادی، انواع و اسباب محبت‌های ارادی را بر شمرده و سپس انس طبیعی را مبدأ تمدن و تألف و اقتضای حکمت و دعوت شرایع و آداب محمود را به انس ورزیدن به یکدیگر می‌داند و در محبت‌هایی که اسباب آن لذت یا منفعت یا مختلف از این دو باشد، وجود عدم اعتدال و اختلاف می‌داند و در محبت‌های میان اهل خیر، قائل به عدم وجود اختلاف است؛

فصل سوم، با عنوان «اقسام اجتماعات»، ابتدا اجتماعات انسانی را به مدینه فاضله و غیرفاضله تقسیم و بیان می‌دارد که غیرفاضله به جاهله و فاسقه و ضاله متعدد می‌شود و آنگاه ماهیت اتفاق آرای اهل مدینه فاضله را به مطابقت با حق و موافقت با یکدیگر و افعال آن‌ها را مقدم به تهذیب و مقدر به قوانین عدالت دانسته و سپس روش‌های ارشاد حکیم، اهل مدینه را به قیاسات برهانی یا اقناعیات یا شعریات یا مخیلات دانسته است. در ادامه اصناف ارکان مدینه فاضله را به افاضل، اهل فرهنگ، مقدران، مجاهدان و مالیان تقسیم کرده است. در آخر فصل، به معرفی ماهیت و انواع و اهداف و ملاکات افضلیت مدن غیرفاضله یعنی جاهله و فاسقه و ضاله و خصوصیات رئیس هر یک از مدن می‌پردازند؛

فصل چهارم با عنوان «در سیاست ملک و آداب ملوک» ابتدا سیاست را به فاضله و ناقصه تقسیم می‌کند، آنگاه سیاست فاضله را سیاست امامت می‌داند که لازمه سیاست امامت را نیل به سعادت و هدف آن را تکمیل خلق، و لازمه سیاست تغلب را نیل به شقاوت و مذمت و هدف آن را استعباد خلق می‌داند. در ادامه، ویژگی‌های عملی سائس اول یعنی امام را تمسک به عدالت، دوست خود داشتن رعیت، رواج خیرات عامه در مدینه و غلبه بر شهوات و شاخص‌های خیرات عامه را امنیت، سکوت، مودت با یکدیگر، عدل، عفاف، لطف و وفا می‌داند. همچنین ویژگی سائس دوم یعنی تغلب را تمسک به جور، رعیت را به جای عبید گرفتن، مدینه را پر از شرور کردن و خویشان را بند شهوت کردن و شاخص‌های شرور عامه را خوف، اضطراب، تنازع، جور، حرص، عنف، غدر، خیانت، مسخرگی و غیبت بر می‌شمرد.

اما در اصول کلی حفظ دولت، تألف اولیا و تنازع اعدا را سبب می‌داند، از این رو، توجه پادشاه به حال رعیت را واجب دانسته و لزوم توقّر پادشاه بر قوانین عادلانه را متذکر شده است، چرا که رابطه‌ای مستقیم بین قوام مملکت با عدالت ورزی برقرار می‌کند و قوام مدن را به ملک و قوام ملک را به سیاست و قوام سیاست را به حکمت می‌داند. در آخر با ذکر اصناف مردم، وظیفه ملک را با هر یک از

اصناف بیان می‌دارد. در قبال دشمنان، لزوم حفظ اسرار و تجسس از دشمنان را یاد آوری کرده و به تناسب صفات فرماندهی لشکر در جنگ و جواز تمسک به حيله و تزویر و نامه‌های دروغ و تفرق اعدا را تأکید می‌کند؛

در فصل پنجم، سیاست خدم و آداب اتباع ملوک مورد بررسی قرار گرفته است. در این راستا وظیفه خادم در برابر ملوک مبالغه و توجه زیاد بر کتمان اسرار مخدوم بیان شده است. وی وظیفه مردم را بر مبالغه ورزیدن در احتشام و هیبت ملوک و رؤسا دانسته و آنگاه، شرایط خدمت به ملوک را بر شمرده است؛

در فصل ششم در مقام بیان فضیلت صداقت و کیفیت معاشرت با اصداقا، به بیان ویژگی فرد کامل و سعید و نحوه دوست یابی و حفظ دوستی پرداخته و بعد نحوه رفتار با نزدیکان را متذکر می‌شود و به مناسبت، ستیزه‌گری و لجاجت را اسباب اختلاف دانسته و افراد را از آن دو بر حذر می‌دارد؛

فصل هفتم که آخرین بحث در سیاست مدن است، درباره کیفیت معاشرت با اصناف خلق، انواع معاشرت با صنف مقابل و هم ردیف خود می‌باشد. وی دوستان را به حقیقی و غیرحقیقی و دشمنان را به دشمنان دور و نزدیک، و آشکار و پنهان تقسیم کرده است. آنگاه اصول کلی در سیاست و نحوه برخورد با دشمنان را بر شمرده و اسباب عداوت‌های ارادی را به تنازع در ملک، تنازع در مرتبه، دنبال امیال رفتن، اقدام بر شهواتی که موجب هتک حرمت باشد، و اختلاف آرا تقسیم می‌کنند و در آخر مراتب دفع ضرر دشمنان را به اصلاح ایشان، احتراز از مخالفت با ایشان و بالأخره به قهر و قمع آن‌ها می‌داند؛

در فصل هشتم به مثابه ختم سخن تحت عنوان وصایای افلاطون در توصیه به علم و ملاک ارزش متعلم آن، توجه به نعمت‌های خداوند، توصیه به محاسبه نفس و ویژگی حکیم بودن شخص در عدم شادمان شدن از لذت‌های دنیا، حکم به قول و فعل بودن و تساوی فکر، قول و عمل خلاصه می‌شود.

۲. رساله نصیحت نامه ۲

خواجه این رساله را بنابر درخواست و التماس بزرگان دولت دستگاه هولاکو در ترغیب و تحریص اباقاخان پسر هولاکو به سلطنت نوشته است.

وی در این رساله به اباقاخان در هنگام تاج‌گذاری بعد از مرگ پدر، نصایح و دستورهایی در جهت استقرار حکومت دارد که به منزله اساسنامه حکومتی محسوب می‌شود و آن به شرح ذیل است:

- ۱ - الف) نوازش برادران و خویشان و نیکوسازی کارهای آن‌ها؛ ب) نزدیک سازی فاضلان و معتمدان و هواداران به خود در جهت استفاده از رأی‌ها و اندیشه‌های پسندیده آن‌ها؛ ج) شاهزادگان و کاردanan را تلافی و مهربانی کردن.
- ۲ - الف) دلجویی و توجه به امیران لشکر؛ ب) التفات و مهربانی کردن به افراد صاحب منصب و مقام؛ ج) لزوم تهیه تدارکات لشکر و دادن وعده‌های خوش به آن‌ها در جهت دلجویی و دل خوشی آن‌ها و عدم بهانه جویی آن‌ها در برخورد با یاغیان و نیز آماده جنگ داشتن آن‌ها.
- ۳ - الف) امیدواری نمودن ملوک و اکابر ولایات به لطف خویش؛ ب) و اعلان تخفیف مالیات از رعایا؛ ج) و ابقای خانان پیشین جهت دلخوشی و هواداری آن‌ها.
- ۴ - الف) صدقه به درویشان و بازماندگان و کودکان بی‌پدر و زنان بی‌شوهر و رهایی گرفتاران از محن و گرفتاری؛ ب) و رسیدگی مالی به نافرمانان و ایجاد ترس در آنان در ترک گستاخی ایشان.
- ۵ - گماردن افراد شایسته بر لشکر.
- ۶ - احتیاط زیاد در امور پادشاهی و سلطنت در جهت قطع دست جاسوسان.
- ۷ - الف) به کارگیری صبر و تأنی در امور؛ ب) و دوری از سبک کاری؛ ج) و عدم تجویز گستاخی افراد صاحب منصب و عدم جایگاه داشتن آنان نزد سلطان.
- ۸ - پرهیز از زود خشم‌گیری و تحمل آنچه که مخالف طبع و نظر است.
- ۹ - مشورت با عقلا در امور پادشاهی (تا رأی قرارگیرد آنگاه حکم کارها را خود کند، چنان‌که به ظاهر مردم پندارند که به قوت دیگران است).
- ۱۰ - دنبال تحصیل رضای خدا بودن (تا در هر دو جهان نیکویی بیند).
- ۱۱ - عمل به رسم و آیین پدران خود جهت ایمن بودن از کم و کاستی و ضعف‌ها.
- ۱۲ - آراستگی و نظم به لشکر، جهت عدم ترس از یاغیان.
- ۱۳ - رعایت عدل و انصاف در حق لشکریان.
- ۱۴ - الف) التفات و توجه به فرمانبرداران؛ ب) و خوار کردن سرکشان.
- ۱۵ - راستی با همه خلایق در امید و بیم دادن در طاعت.
- ۱۶ - الف) کم آزاری مردم؛ ب) و عدم رنجش نیکان و بی‌گناهان (تا دراز عمر شود).
- ۱۷ - سعی در آبادانی کردن (تا مال بسیار بی‌ظلم و رنج مردم حاصل شود).
- ۱۸ - خبر یافتن از ایل و یاغی و بیداری و هشیاری در برابر آن‌ها.
- ۱۹ - استواری در فرمان‌ها و دستورها (تا امید و بیم دشمن تمام باشد).

۳. رسم و آیین پادشاهان قدیم راجع به مالیات و مصارف آن^۳

پادشاهان قدیم را رسم بر این بوده است که برای استحکام پادشاهی خود، به اهل قلم و علما رو می‌آوردند و از آن‌ها می‌خواستند که آنچه در طریق قوام و استقرار سلطنت خود مؤثر است بیان دارند تا آن‌ها را به کار گیرند.

از جمله خواجه نصیرالدین طوسی بنا به درخواستی، ضمن بیان بنیاد پادشاهی پادشاهان در شمشیر (در دست سپاهیان) و قلم (در دست نویسندگان)، نوعی آیین نامه حکومتی را در این رساله ترسیم می‌کند که در آن به نحوه سامان دهی و مدیریت قوای نظامی و اقتصاد مملکتی و پادشاهی می‌پردازد. بدین منظور خواجه طوسی ماهیت فردی و ترکیبی سپاهیان را آن می‌داند که باید با یکدیگر متفق و با پادشاه یک دل باشند و به جز فرمان پادشاه، فرمان کسی را اطاعت نکنند و مردان کار باشند و آداب سلاح را آموخته باشند.

از طرفی وظایف پادشاه را در قبال لشکر، تأمین کننده تدارکات جنگی، گماردن هر کسی به جای خود، نیکو داشتن دلیر مردان، توجه به بازماندگان افراد لشکر و صرف غنایم به دست آمده از یاغیان در بین آن‌ها می‌داند و آنگاه با بیان فواید لشکر در ایجاد شکوه و هیبت برای پادشاهان و دفع یاغیان و ایمن داشتن رعایا و امنیت راه‌ها، طرق برخورد با پادشاه یاغی را بیان داشته و آنگاه به امور امنیتی لازم در برخورد با پادشاهی که یاغی نباشد، پرداخته و آن امور را آماده نگه داشتن لشکر با تدارکات لازم، عدم غفلت از پدید آمدن یاغی، عدم کوچک پنداشتن دشمن و خالی نداشتن مرزها از مردان مسلح و آماده می‌داند. سپس فواید قلم به دستان و ترسیم کنندگان مصالح و منافع نظام را در نگهداری راه خدا در میان خلق و آشکار کردن پوشیده (خوب و مفید)، یاد دادن سخنان (نیک) و نگهداری راستی در میان مردم دانسته‌اند.

اما در مورد اموالی که در اختیار سلطان است منابع دخل آن را میراث گذشتگان، مال رعیت، کفایت و شایستگی خود و اعطای خداوند می‌داند. آنگاه با بیان انواع مال پادشاه که یا از خاصه خود اوست یا از مصالح پادشاهی، اموالی را که پادشاهان از آن‌ها ننگ دارند، عبارت می‌داند از: ۱- گرفتن و بدرقه جهت راه‌ها و کشتی‌ها؛ ۲- آنچه از تباه شدن زر و سیم حاصل آید؛ ۳- ارزان خریدن آنچه مردم بدان محتاج اند و گران فروختن آن؛ ۴- تحصیل مال از مردم به سبب گناهان.

اما خرج پادشاه را دو گونه دانسته: ۱- خرج خاصه خود که از مال خاصه خود است؛ ۲- خرج اموال مصالح پادشاهی و موارد مصرفی اموال خاصه خود پادشاه را به: ۱. خرج خاصه خود و فرزندان، ۲. عطایا و بخشش کسانی که او را خدمت کنند، ۳. ساختن تجمل‌ها و زینت‌ها، ۴. عمارت‌هایی که ضرورت بر آن‌ها نباشد، تقسیم می‌کنند، و موارد خرج مال مصالح پادشاهی را به امور ذیل می‌داند:

۱- خرج لشکر و کسانای چون نویسندگان درباری و بازرسان و دادستانان، ۲- سفرا، ۳- خرج بازماندگان و درویشان و کودکان بی‌پدر و زنان بی‌شوهر و مصالح شهرها و ولایت‌ها، ۴- پیام رسانی و پیام رسانان.

و در پایان موارد اموالی که پادشاه نهی از تصرف در آنها شده را بر می‌شمارد که عبارتند از: ۱- معیشت‌های اهل خیر، ۲- اموال یتیمان، ۳- اموال غایبانی که امید مراجعت آنها است، ۴- امانت‌های مردم، ۵- اموال وقفی.

۴. رساله امامت^۴

خواجه نصیرالدین طوسی در این رساله در مقام دفاع از اصل امامت در مذهب شیعه دوازده امامی، این اصل را در قالب پنج سؤال «چه، آیا، چرا، چگونه و که» طرح کرده و از چیستی آن آغاز و تا کیستی آن به پایان می‌رساند. در ابتدای امامت بر این پنج سؤال سخن از چیستی امامت، از وجود دایمی یا موقت آن، از علت وجودی آن، از صفات امام و از چگونگی تعیین آن سخن گفته شده است. خواجه در سؤال از چیستی امام، او را به انسانی معرفی می‌کند که دارای ریاست عامه در دین و دنیا بالاصاله در دار تکلیف است. در سؤال از وجود دایمی یا موقتی امام با توجه به لطف بودن وجود امام در نزدیک کردن مکلفان به قیام به واجبات و دور دادن آنها از منکرات و مقبحات و از اخلال به واجبات و وجود دایمی چنین مصلحتی در دار تکلیف برای بندگان، لزوم دایمی بودن وجود امام را اثبات می‌کند.

در پاسخ سؤال از علت وجودی امام و وجود چنین وجودی در بین مکلفان می‌فرماید که امکان وقوع اخلال به واجبات و ارتکاب مقبحات وجه نیاز به وجود امام است تا مکلفان را منع از آنها کند و متخلفان را تنبیه کرده تا بدین وسیله مکلفان را به اطاعت الهی نزدیک کند و متخلفان را از معاصی دور سازد.

خواجه طوسی در بیان صفات امام، او را دارای عصمت، علم (به آنچه علم به آن نیاز است)، شجاعت، افضلیت از رعیت خود، طاهر بودن از عیوب منفوره خلقی و خلقی، نزدیک‌ترین فرد به خدا بودن، داشتن معجزه‌ای (که دلالت بر امام داشته باشد) و واحد بودنش در دار تکلیف می‌داند.

در پایان در مقام بیان کیستی امام در خارج، او را کسی می‌داند که اهل اسلام بر او اجماع داشته باشند و یا در صورت اختلاف اهل حق که قائلان به توحید، عدل، نبوت و امام هستند، بر او اجماع داشته باشند و در ضمن این بحث به وجود سه دسته اختلاف و نحوه تعیین امام یعنی قول به عدم وجوب نصب امام، وجوب نصب بر عهده مردم و وجوب نصب از طرف خداوند را بیان و دو قول اول

را نفی و قول سوم را اثبات می‌کند.

وی در این رساله به معرفی و تعیین جایگاه و ویژگی‌های رهبر و حاکم دولت مطلوب و ماهیت سیاست آن دولت می‌پردازد. خواجه طوسی در فلسفه سیاسی خود، دولت امامت را دولت مطلوب می‌داند که در رأس آن امام واقع شده است. چنین دولتی دارای اصول و ثبات پایداری، عدالت مداری احسان به مردم و قانون مدار و قانونگرا^۵ و نیز کارویژه‌های امنیت، آرامش طلبی، مودت، عدالت ورزی، عفت، لطف و وفاداری است.^۶ هدف سیاست دولت امامت، رواج فضایل در میان جامعه و ایجاد زمینه‌های تخلق مردم به فضایل و کمالات است. خواجه طوسی چنین دولتی را دولت حق و هر آنچه مقابل آن باشد، با هر شکل و ماهیتی دولت باطل تلقی می‌کند.^۷ در سیاست امامت هدف آن است که مردم به تکمیل نواقص خود برآیند، زیرا مردم بدون وجود چنین دولتی، توانایی فعلیت بخشیدن به استعدادهای کمالی خود را ندارند.

در نظریه دولت خواجه طوسی امام با اعمال سیاست امامت خود، جامعه را از حالت نسبی و قدر مطلق خود که هم زمینه روآوری به فضایل و هم رذایل را دارد، خارج کرده و به سوی ایجاد هر چه بیشتر و کامل‌تر فضایل و ظاهر ساختن آن‌ها در اعمال و رفتارهای فردی و جمعی و در تمام اعمال و سیاست و طراحی‌های دولت سوق می‌دهد.

۵. تجرید العقائد^۸

این کتاب اگر چه ماهیتی کلامی و اعتقادی دارد، اما با انگیزه سیاسی و دفاع از شیعه در مبانی کلامی و سیاسی‌اش در زمانی که عقاید شیعی آماج حملات و فتنه شده بود نگاشته شد. خواجه طوسی در این کتاب، اعتقادات شیعیان را با روش برهانی و استدلالی به صورت قوی‌ترین و مستدل‌ترین و جامع‌ترین متن کلامی - سیاسی شیعه در می‌آورد. وی در مبحث نبوت و امامت کتاب به طرح مباحث کلام سیاسی شیعه درباره جهات توجه دین به جامعه و هدف رسالت پیامبر و وصایت امامان شیعی می‌پردازد.

در مقصد چهارم کتاب با نیکو شمردن بعثت پیامبران از حیث آثار و فواید مترتب بر آن از جمله حفظ نوع انسان از تباهی و رساندن افراد به کمال، وجوب آن را اثبات می‌کند. همچنین عصمت را برای آن‌ها لازم می‌داند تا از هر گونه گناه و خطا و نسیان مصون باشد و در هدایت جامعه به سوی کمال هیچ‌گونه انحراف رخ ندهد. خواجه در ادامه، به بیان صفات پیامبران نظیر کمال عقل، ذکاوت، قوت رأی و عدم سهو می‌پردازد تا در پرتو این صفات، توانایی جعل قوانین کمال آور و شناخت فضایل و رذایل و تنظیم سیاست‌های اجرایی در جهت جاری سازی و جریان فضایل و کمالات در

جامعه را دارا باشند. وی در آخر، راه‌های شناخت پیامبران را بیان می‌کند. در مقصد پنجم، بحث از امامت و وجوب عقلی آن بر خداوند را طرح می‌کند تا هدایت و رهبری جامعه را به سوی سعادت دنیوی و اخروی عهده‌دار شوند. وی معتقد است چنانچه آن را واجب ندانیم، نبود امام به رواج فتنه و فساد در میان مردم منجر می‌شود؛ بنابراین خواجه طوسی امام را رئیس اول امور دینی و دنیایی مردم می‌داند که در پناه آن امر دین و دنیای مردم نظم و انتظام و رشد و توسعه می‌یابد.

در آخر مبحث امام به اثبات و انحصار امامت در علی عَلَيْهِ السَّلَام بعد از وجود پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌پردازد که شایستگی لازم و کافی را برای هدایت جامعه به سوی کمالات برخوردار بود.

۶. فصول العقاید^۹

این کتاب نظیر تجرید العقائد با انگیزه سیاسی نوشته شده است. خواجه طوسی در مقام نشر عقاید شیعه دوازده امامی و دفاع از آیین آن‌ها و با هدف سازش دادن آن با قواعد عقلی تألیف کرد. فصل سوم کتاب به بحث نبوت و امامت اختصاص دارد.

وی ابتدا با بیان این که غرض از خلقت انسان وجود مصلحتی برای خود انسان است نه خداوند، تنبیه و تنبیه انسان را به چنین مصلحتی - که عقول ایشان مستقلاً نمی‌توانند آن را درک کنند - لطف می‌داند و لطف بر خداوند واجب است و چون از جهت کثرت حواس و قوا و اختلاف انگیزه‌ها، وقوع شر و فساد ممکن است، شریعت را که مبین کیفیت معاشرت و انتظام امور معاش مردم است، از باب لطف بر خداوند واجب می‌داند. از طرفی به اعتقاد وی، جهت ارشاد مردم ارسال رسل بر خداوند واجب می‌شود و جهت امتناع وقوع نتایج و مفسدات و اخلاص واجبات از ایشان، و عدم تنفر عقول از ایشان و بلکه جلب افراد به آن‌ها، عصمت انبیا و معجزه برایشان واجب می‌شود. وی در بحث نبوت خاصه در اثبات نبوت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، معجزه ایشان و وجوب عصمت برای ایشان مطالب مستدلی بیان داشته است و هر آنچه را که ایشان از آن خبر داده‌اند واجب القبول می‌داند.

در مبحث امامت، امامت را مقامی می‌داند که حق را ظاهر می‌گرداند و مردمان را از باطل منع می‌کند و شریعتی را که خداوند فرستاده، در میان مردم رواج داده تا از وقوع فتنه و ظهور فساد در میان مردم پیش‌گیری شود.

از آن جا که با کثرت امام، امکان فتنه وجود دارد، خواجه لازم می‌داند که امام، واحد باشد. در مورد نحوه تعیین امام، وی بر خدا واجب می‌داند که از طریق اظهار معجزه یا اخبار کسی که صدقش معلوم است، او به مردم شناسانده شود و چون زمانه از صادق القول خالی نیست اگر اکثر امت بر شخصی

اجماع کنند، آن اجماع حق باشد. درباره امام زمان علیه السلام و غیبت آن حضرت معتقد است سبب حرمان خلق از امام، خود مردم هستند نه امام و نه خداوند، و زمان ظهور آن حضرت علیه السلام را زمان رفع علت غیبت او می‌داند.

۷. قواعد العقائد ۱۰

خواجه نصیرالدین طوسی بعد از آن که قوی‌ترین و مستدل‌ترین و متقن‌ترین متن کلامی شیعی دوازده امامی یعنی تجریدالعقائد را نگاشت، در صدد برآمد که متون کلامی مختصرتر همچون فصول العقائد و رساله اعتقادیه و قواعد العقائد را تألیف کند تا عقاید امامیه بیشتر در دسترس همگان قرار گیرد.

وی در این کتاب نیز معتقد است شأن و جایگاه نبوت و امامت در جامعه در جهت به اكمال رساندن نفوس مردم است. در بحث نبوت، نبی را انسانی می‌داند که از طرف خداوند به سوی بندگانش مبعوث شده تا آن‌ها را از حیث کمالات انسانی و الهی تکمیل کند؛ بدین صورت که آنچه را آن‌ها در رشد و کمالات خود نیاز دارند بشناساند و نیز آن‌ها را به سوی خداوند که مبدأ و خالق کمالات است نزدیک کند و از معاصی دور بدارد. وی راه‌های شناخت نبی را عدم صدور عمل یا قول خلاف عقل از او و مطابقت دعوت او با ادعایش و اظهار معجزه به دنبال ادعای نبوتش می‌داند.

طریق حکما در اثبات نبوت را چنین تقریر می‌کند که برای انسان مدنی بالطبع زندگی ممکن نیست مگر در اجتماع با هموعان خود؛ پس مردم باید در رفع نیازهای خود با یکدیگر تعاون کنند و از آن جا که هر انسانی همراه با شهوت و غضب آفریده شده، ممکن است به دنبال مطامع خود از دیگری کمک بگیرد بدون این که او را در آموزش کمک کند، از این رو، آنچه امور آن‌ها را مستقیم می‌کند، عدل و اجرای آن به دست شخصی عادل واحد است بدون هیچ مزیتی، و چنین انسانی باید الهی و از طرف خداوند باشد تا چنین مقصودی حاصل شود. پس امور نوع انسان مستقیم نمی‌شود الاً به نبی، تا عدل را جاری و مردم را به آن دعوت کند و بدین منظور قوانین و قواعدی را وضع می‌کند که اقتضای عدل در امور متعلق به اشخاص و نوع انسانی و سیاست آن‌هاست.

در باب امامت، وی امامت به ریاست عامه دینی ای تعریف می‌کند که مشتمل است بر ترغیب عموم مردم به حفظ مصالح دینی و دنیایی خویش و زجر و منع آن‌ها از آنچه مضر به مصالح آن‌هاست. در ادامه اقوال و انظار مختلف در نصب امام را طرح و نظر شیعه دوازده امامی را وجوب عقلی برای نصب آن از جانب خداوند دانسته و طریق معرفت آن را نزد شیعه نص جلی از جانب خداوند یا کسی که از طرف خداوند نصب شده یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله، می‌داند.

۸. اساس الاقتباس^{۱۱}

خواجه نصیر الدین طوسی در این کتاب نیز از سیاست سخن گفته است. اساس الاقتباس اگر چه در اصل یک کتاب منطقی است و شامل مباحث الفاظ، کلی و جزئی، ذاتی و عرضی، کلیات خمس، مقدمات عشر، اقوال جازم، جهات قضایا و قیاس از حیث مواد و صورت می‌باشد. اما به جهت کاربردی که قیاسات منطقی در جامعه و روابط اجتماعی دارند، خواجه طوسی اشاراتی به کاربردهای سیاسی - اجتماعی صناعات برهان و خطابه و جدل کرده، و در ضمن آن، انواع سیاست را بیان می‌دارد.

نزد خواجه طوسی اقشاری از افراد جامعه که از قوه ادراکی بالایی برخوردارند و از آن‌ها تعبیر به افاضل می‌شود، در استدلالات خود از استدلالات برهانی استفاده می‌کنند و از طرفی یکی از ویژگی‌های ریاست حکومت در مدینه فاضله برخورداری حاکم از ذکاوت و سرعت فهم و قوت استدلال قوی است تا بتواند در وضع قوانین و علوم و روابط خود با دیگران از قیاسات برهانی استفاده کند.

صناعات بعدی، جدل است که در آن طرفین از مقدمات مسلم نزد خود برای اثبات وضع مطلوب خود یا حفظ وضع موجود به کار می‌گیرند. در جدل آنچه ملاک بوده، استفاده از آنچه اعتراف مردم در آن است و آن‌ها آرا و قضایا مقبول نزد جمهور مردم است و مقبول بودن آن‌ها نزد مردم یا به حسب عقل عملی آن‌هاست مثل «العدل حسن» و یا برحسب خُلق و عادات فاضله و اخلاق جمیله است که در نفوس افراد رسوخ کرده است و یا به حسب عاملی دیگر. فایده جدل برخلاف برهان، مفید جمع و همه افراد جامعه است، چه این که زندگی نوع انسانی بدون کمک و مشارکت با هم‌نوع خود ممکن نیست و جدل از جمله ابزارهایی است که مردم با ابتدای بر محمولات و مقبولات نزد خود، روابط اجتماعی خود را مستحکم می‌نمایند.

صناعات دیگر خطابه است که در اقناع و تسلیم مردم در پذیرش تصمیمات و اهداف و برنامه به کار می‌رود. فایده خطابه در تقریر مصالح جزئی مردم و اصول کلی مصالح آن‌ها مثل معارف الهی و قوانین علمی و مسائل سیاسی است. خواجه طوسی به جهت کاربرد جدل و خطابه در سیاست به اصناف سیاست پرداخته و آن‌ها را به شش صنف تقسیم می‌کند که عبارتند از سیاست وجدانی، سیاست قلت، سیاست اجتماعی (احرار)، سیاست اخیر (فاضله)، سیاست تغلیبی (سلطه و غلبه) و سیاست خست. وی در ادامه به تعاریف و اهداف هر یک از سیاست مذکور می‌پردازد و در آخر با نظر به هدفی که سیاست فاضله دارد و آن تحصیل فضایل و ملکات نفسانی افراد جامعه است، اصول و فروع فضایل را بیان می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. مؤلف: خواجه نصیرالدین طوسی؛ مصحح: مجتبی مینوی - علیرضا حیدری؛ تاریخ تألیف: ۶۳۳ هـ محل تألیف: ایران؛ ناشر: انتشارات خوارزمی؛ سال انتشار: ۱۳۷۳.
۲. مؤلف: خواجه نصیرالدین محمد طوسی، زبان: فارسی.
۳. مؤلف: خواجه نصیرالدین طوسی، موضوع: سیاست، ناشر: دانشگاه تهران - ۱۳۴۱، زبان: فارسی، محل دسترسی: واحد تدوین اندیشه سیاسی، تعداد صفحات: ۸.
۴. مؤلف: خواجه نصیرالدین محمد طوسی (۵۹۷-۶۷۲)، مصحح: محمد تقی دانش پژوه، ناشر: دانشگاه تهران، سال انتشار: ۱۳۳۵.
۵. مرتضی یوسفی راد، اندیشه سیاسی خواجه نصیرالدین طوسی (قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۰) ص ۲۴۵-۲۴۸.
۶. همان، ص ۲۲۱-۲۲۵.
۷. خواجه نصیرالدین طوسی، اخلاق ناصری، تصحیح مجتبی مینوی، علیرضا حیدری (تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۳) ص ۳۰۳.
۸. مؤلف: خواجه نصیرالدین طوسی، محقق: محمد جواد حسینی جلالی، ناشر: مکتبه الاعلام الاسلامی، تاریخ نشر: ۱۴۰۷ هـ.
۹. مؤلف: خواجه نصیرالدین طوسی، مصحح: محمد تقی دانش پژوه، ناشر: دانشگاه تهران، ۱۳۳۵.
۱۰. مؤلف: خواجه نصیرالدین طوسی، به کوشش محمد رضا انصاری قمی (قم: ناشر: کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۳۷۷).
۱۱. مؤلف: خواجه نصیرالدین طوسی، تصحیح و تحقیق مدرس رضوی (تهران: ناشر: دانشگاه تهران، ۱۳۵۵).